۱۳۵۸، قم، دیدار برخی اعضای حزب خلق مسلمان با آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری

مروری بر زمینه‌های فراز و فرود «حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان!»

حزبی در قامت رقیب نظام!

■ سید محمدحسین آل صاحب فصول

۳۴ سال قبل در چنین روزهایی، ماجرای هم‌آوایی آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری با کودتای افشاشده قطب‌زاده، موجی گسترده در فضای جامعه ایجاد کرد و بازخوانی دیگر فصول زندگی او از جمله حمایت از حزب موسوم به «جمهوری اسلامی خلق مسلمان» را در دستور کار افکار عمومی و رسانه‌ها قرار داد. مقالی که پیش روی شماست، به همین مناسبت و در راستای همان انگیزه ۳۴ سال پیش، یعنی مروری بر یکی از بخش‌های در خور خوانش حیات سیاسی آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری به نگارش در آمده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و علاقه‌مندان را مفید و مقبول افتد.

■■■

با فاصله یک هفته از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ حزب جمهوری اسلامی اعلام وجود نمود. این حزب که توسط یاران امام اداره می‌گشت، خود را تابع نظرات ایشان می‌دانست و سعی می‌کرد وظیفه پشتیبانی فکری و تشکیلاتی نظام انقلابی را برعهده گیرد. از طرف دیگر هواداران آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری با وارونه‌نمایی، نقش شریعتمداری را در پیروزی انقلاب اسلامی پررنگ جلوه داده و به این شیوه قصد داشتند برای او جایگاهی در حد و اندازه امام خمینی فراهم آورند. لذا در ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ به تقلید از حزب جمهوری اسلامی، حزبی را به نام حزب خلق مسلمان با مجوز کتبی آقای شریعتمداری و محوریت نظرات او راه‌اندازی کرده و عضوگیری برای آن را آغاز نمودند. اعضای هیئت مؤسس حزب، عبارت بودند از سیدغلامرضا سعیدی، سیدصدرالدین بلاغی، امیر تیمور کلالی، شهاب فردوس، سیدهادی خسروشاهی، هشام شبستری‌زاده، کریم انصارین، اشرف مهاجر، موسی شیخ‌زادگان و رضا گل‌سرخی. ابهامی که حزب از همان ابتدای تولد با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، این بود که اکنون که حزب فراگیری مانند جمهوری اسلامی فعالیت می‌کند، آیا ضرورتی به تشکیل حزب جدید وجود دارد یا خیر. مخالفان با توجه به اینکه مؤسسان حزب خود را متصل به آقای شریعتمداری می‌دانستند، تأسیس حزب را تفرقه‌افکنی و اخلال در بنای نظام نوپای اسلامی و باعث عدم تمرکز در امر رهبری نظام می‌دانستند. مهم‌تر از این مسئله، قرارگیری جریانی غیرقانونی و غیررسمی به موازات شورای مرکزی بود که برای خود، اختیاراتی بسیار فراتر از شورای مرکزی قائل بود. سردمداری این جریان بر عهده حسن شریعتمداری، پسر آقای کاظم شریعتمداری بود و سایر افراد این حلقه را احمد علی‌زاده، حسین منتظرحقیقی، حسین بشارت و رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای تشکیل می‌دادند و در مقاطعی حسن نزیه و علی‌رضا نوری‌زاده نیز آنان را همراهی می‌کردند.

■ حزب نوتأسیس در مسیر انحراف

حزب با درک نادرست و توهم‌آلودی که نسبت به جو انقلابی حاکم بر مردم و حکومت داشت، به سرعت مسیر انحراف را طی کرد. حزب با این تصور که در نظام جدید، حق شریعتمداری ادا نشده است، رقیب خود را نه حزب جمهوری اسلامی، بلکه نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌دید. به جرئت می‌توان گفت از ابتدای پیروزی انقلاب تا زمان انحلال حزب خلق‌مسلمان، به دلیل تحریکات مداوم حزب و القای تشنج و آشوب در منطقه و همکاری‌های گسترده با مخالفین جمهوری اسلامی از هر دسته و گروهی از جمله کمونیست‌ها و تجزیه‌طلبان ترک و کرد، تبریز هیچ‌گاه روی آرامش به خود ندید. آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی با شناختی که از گروه‌ها و افراد مؤثر در منطقه به دست آورده بود و با به کارگیری حسن مدیریتی که داشت، در کنترل فعالیت‌های مخرب ضدانقلاب در منطقه به شدت مؤثر بود. اما شهادت ایشان در ۱۰ آبان ۵۸ به دست گروهک فرقان، راه آشوب‌طلبی را برای معارضین و معاندین هموار نمود.

با توجه به سردرگمی حاصل از وقوع انقلاب برای نیروهای نظامی و انتظامی، تأمین امنیت شهرها و روستاها به کمیته‌های انقلاب اسلامی سپرده شد. این کمیته‌ها با جمع‌آوری سلاح‌هایی که از تصرف پادگان‌ها به دست مردم افتاده بود و با استفاده از نیروهای داوطلب مردمی و با اختیاراتی همچون مجوز حمل سلاح و دست‌گیری متخلفین، عمل می‌نمودند. در تبریز تعداد ۳۵ کمیته از این دست تشکیل شده بود. با توجه به اهمیت استراتژیک تسلط بر این کمیته‌ها، حزب خلق‌مسلمان کوشش می‌کرد لااقل در منطقه آذربایجان کنترل کمیته‌ها را به دست بگیرد. بنابراین، با تلاش‌های صورت گرفته، ۲۸ کمیته از تعداد کل ۳۵ کمیته، به حزب اعلام وابستگی نمودند. پنج کمیته تحت تسلط نیروهای خط امام و تحت امر نماینده ایشان در آذربایجان یعنی آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی بودند و دو کمیته باقی مانده نیز جهت جلب حمایت هر دو دسته، به هر دو اعلام وفاداری می‌کردند.

علاوه بر این، حزب موفق شد موافقت وزارت کشور دولت موقت را برای انتساب یکی از هواداران خود به نام رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای در جایگاه اولین استاندار آذربایجان پس از انقلاب جلب نماید. او که یکی از مهره‌های رژیم بود و نیز بعد از تسخیر لانه جاسوسی مشخص شد یکی از جاسوسان سیا نیز بود، هر چند به دلیل عملکرد مطلوب نیروهای انقلاب نتوانست مدت زیادی در این مقام دوام بیاورد، اما در همین مدت کوتاه در زمینه‌سازی توطئه‌های بعدی حزب خلق‌مسلمان مؤثر بود.

■ تحرکات حزب خلق مسلمان در قم و تبریز

حزب خلق‌مسلمان که از دعوتش برای شرکت نکردن در همه‌پرسی قانون اساسی نتیجه‌ای نگرفته بود، برای ترمیم وجهه و افزایش روحیه در روز ۱۴ آذر هوادارانش را به قم انتقال داد تا در تظاهراتی به حمایت از شریعتمداری پرداخته و به قانون اساسی مصوب اعتراض کنند. اما در شامگاه همین روز در هنگامی که این عده به منظور اعلام حمایت در مقابل منزل شریعتمداری تجمع کرده بودند، یکی از نگهبانان منزل شریعتمداری به طرز مشکوکی به قتل رسید.

با توجه به اینکه این امر می‌توانست بهانه‌ای برای اغتشاشات بعدی حزب باشد، امام خمینی در روز بعد، این حادثه را محکوم نموده و در دو پیام جداگانه مردم را به حفظ آرامش فراخواندند. اما این خبر با بزرگنمایی‌های آشوب‌طلبان و همراه کردن شایعاتی مبنی بر حصر منزل شریعتمداری، برنامه‌ریزی برای ترور شریعتمداری، بستن انشعاب آب منزل شریعتمداری و... بازتاب وسیعی داشت. در تبریز هواداران حزب در روز ۱۵ آذر مرکز رادیو و تلویزیون تبریز و ساختمان استانداری را محاصره و سپس اشغال نمودند. در مدت اشغال ساختمان رادیو و تلویزیون مرتباً اعلامیه‌های گروه‌های ضدانقلاب از این رسانه پخش می‌شد. در این شرایط پایگاه هوایی تبریز نیز با تمرد از فرمانده مرکز سرتیپ شهید جواد فکوری خود را در اختیار حزب خلق‌مسلمان قرار داده بود.

امام خمینی و سایر دلسوزان می‌دانستند که بسیاری از مشکلات پیش آمده ناشی از پشتوانه تأیید حزب توسط آقای شریعتمداری است. به همین دلیل می‌کوشیدند از طریق رایزنی با او و حتی اعطای امتیازاتی این پشتوانه را از بین ببرند. در مقابل، حلقه اطرافیان شریعتمداری همه این تلاش‌ها را ناکام می‌گذاشتند و با دادن اطلاعات غلط و توهم‌آلود به آقای شریعتمداری، حزب را در آستانه پیروزی نهایی و کسب قدرت در کل کشور یا حداقل در منطقه آذربایجان می‌نمایاندند.

نیروهای انقلاب با انجام عملیات نظامی توانستند ساختمان رادیو و تلویزیون تبریز را در روز ۱۹ آذر ۵۸ بازپس گیرند. هر چند این ساختمان مجدداً توسط ضدانقلاب اشغال شد، اما تقریباً بلافاصله نیروهای انقلاب آن را به کنترل خود درآوردند.

■ اعزام هیئت حل اختلاف به تبریز

شاخص‌ترین اقدام نظام در جهت حل مسالمت‌جویانه مشکل، اعزام هیئتی به تبریز در جهت روشن شدن ابعاد قضیه، مطالبات مردم و گروه‌های مختلف سیاسی آذربایجان و بررسی عملکرد نهادهای انقلابی بود. اعضای این هیئت را نمایندگانی از جانب امام، نمایندگانی از جانب شریعتمداری و نمایندگانی از جانب شورای انقلاب تشکیل می‌دادند. ورود این هیئت به تبریز با استقبال عجیب و بی‌سابقه مردم تبریز مواجه شد، به طوری که جمعیت شرکت‌کننده در مراسم استقبال در ورزشگاه تختی حدود نیم میلیون نفر برآورد شده است. در مقابل، حزب خلق‌مسلمان کوشش کرد با جمعیت اندکی در بیرون از ورزشگاه ایجاد درگیری نماید. با این حال بازدید سه روزه هیئت نیز دستاورد چندانی نداشت. یکی از نمایندگان شریعتمداری طی گزارشی که پس از بازگشت به قم به شریعتمداری ارائه کرد، گفت: «آقا هر کس از علما و روشنفکران مهم در تبریز، مخالف با خلق‌مسلمان هستند (نگفتم مخالف شما هستند، گفتم مخالف با حزب خلق‌مسلمان) و هرچه آشوبگر و بی‌نماز هست طرفدار حزب.» اما آقای شریعتمداری به گزارش نمایندگانش وقعی ننهاد و اعلام کرد از کانال‌های دیگری مشغول تحقیق است.

■ تعطیلی صوری حزب خلق‌مسلمان

فاصله گرفتن روزبه‌روز عملکرد و مواضع حزب خلق‌مسلمان از آرمان‌های دینی و انقلابی مردم، خشم و اعتراض گروه‌های مختلف مردم به خصوص علما را در پی داشت. لذا نامه‌های فراوانی با محتوای درخواست قطع حمایت از حزب خلق‌مسلمان از جانب شریعتمداری به او ارسال شد. نهایتاً تحت فشار افکار عمومی در ۲۴ آذر ۵۸ حزب اعلام نمود موقتاً فعالیت‌هایش را معلق و دفاترش را تعطیل می‌نماید. برخلاف این اعلامیه، دفاتر حزب علناً تشنج‌آفرینی خود را ادامه می‌دادند، ضمن آنکه کمیته‌های وابسته به حزب، هنوز تحت کنترل مهره‌های حزب بودند. به عبارت دیگر انگیزه و ابزار لازم برای ادامه فعالیت‌های مخرب حزب به قوت خود باقی بودند. حزب با تمام قوا سعی داشت با ایجاد آشوب، حیات غیر رسمی خود را تداوم بخشد؛ بنا بر این دور جدیدی از آشوب‌های شهری را به راه انداخت. در این آشوب‌ها تمام مراکز دولتی و نماز جمعه و راهپیمایی‌های مردم معترض به حزب وحشیانه، هدف هجوم مسلحانه قرار می‌گرفتند. در ۱۴ دی ۵۸ نیز مجدداً جهت اشغال ساختمان رادیو و تلویزیون برنامه‌ریزی شد، اما با هوشیاری نیروهای انقلاب این توطئه ناکام ماند.

■ حمله هواداران حزب به سمت منزل امام

یک ماه پس از تظاهرات هواداران حزب خلق‌مسلمان که به وسیله حزب از تبریز با اتوبوس به قم منتقل شده بودند، مجدداً در ۱۵ دی ۵۸، جمعی از چماق به‌دستان حزب به قم آمده و در مقابل چشمان متعجب مردم به سمت منزل امام یورش بردند. این عده با سر دادن شعارهایی مبنی بر حمایت از آقای شریعتمداری در مسیر خود اقدام به ضرب و شتم مردم، شکستن شیشه‌های مغازه‌ها، جسارت و پایین کشیدن عکس‌های امام و نصب عکس آقای شریعتمداری به جای آنها نمودند. مقاومت نیروهای انتظامی حمله آنان را دفع نمود. در پی دستور امام که از ماشینی حامل بلندگو پخش می‌گردید، مردم خشمگینی که در حمایت از امام و واکنش به این جسارت، دست به تظاهرات زده بودند، متفرق شدند. حدود ۵۰ نفر از آشوبگران دستگیر شده و بقیه به سمت آذربایجان گریختند. یکی از دستگیرشدگان در این واقعه، پیشکار آقای شریعتمداری بود که اندکی بعد به خواهش آقای شریعتمداری آزاد گردید. عصر همان روز که خبر در سطح شهر پخش شده و به گوش همه رسیده بود، مجدداً تظاهراتی در قم در حمایت از امام برگزار شد. اما این بار نیز دستور امام که حفظ آرامش را اصلی‌ترین نیاز شرایط روز می‌دیدند و به همین دلیل مردم را به آرامش فرا می‌خواندند، از بلندگوهای حرم و مساجد اطراف و ماشین‌های مجهز به بلندگو، پخش گشته و جمعیت را متفرق ساخت.

■ اعلامیه عدم حمایت آیت‌الله شریعتمداری از حزب

در مواجهه با شدت خشم مردم بالاخره آقای شریعتمداری به درخواست جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اعلامیه‌ای صادر نمود و اعمال حزب خلق‌مسلمان را محکوم نمود. با توجه به اینکه شایعه‌سازان در تبریز شایع ساختند که این اعلامیه جعلی است، به‌رغم کارشکنی‌های اعضای منزل شریعتمداری و با زحمت زیاد، پیامی صوتی از شریعتمداری ضبط و از رادیو و تلویزیون پخش گردید. در این پیام شریعتمداری اعلام کرد که هیچ‌گاه در کارهای حزب دخالتی نداشته و در صورت تداوم غیر قانونی فعالیت‌های حزب آن را تأیید نمی‌کند.

خشم مردم از شریعتمداری به تبع خشمشان از حزب خلق‌مسلمان به حدی بود که آقای شریعتمداری در پیامی به مسئولان از آنان خواست به دلیل احساس عدم امنیت جانی برای خود و خانواده‌اش، مقدمات انتقال او را به تبریز فراهم سازند. مسئولان که این امر را باعث شعله‌ور شدن آتش اغتشاشات تبریز که اکنون امید می‌رفت به زودی رو به خاموشی بگراید، می‌دیدند، با این درخواست مخالفت نمودند، ولی در عین حال محافظانی را برای منزل او گماردند.

■ آخرین تحرکات حزب خلق‌مسلمان

آشوب‌طلبان آخرین تلاش‌های خود را برای ایجاد اغتشاش در تبریز به کار می‌گرفتند. آنان برای آنکه نیروهای خود را در صحنه حفظ کنند، مرتباً شایعاتی مبنی بر تسلیم دستگاه‌های انتظامی، ارسال نیروهای کمکی از جانب تجزیه‌طلبان کرد به سمت تبریز و مسائلی از این دست ترویج می‌کردند. در روزهای باقی مانده هر روز عده‌ای از نیروهای انقلاب و نیز آشوب‌طلبان، کشته، زخمی یا توسط طرف مقابل دستگیر می‌شدند تا اینکه بالاخره به همت نیروهای انقلاب طی حملاتی غافلگیرانه و ضربتی به کمیته‌های تحت تسلط حزب و نیز ساختمان مرکزی حزب در ۲۲ دی ۵۸، این مراکز خلع سلاح و مجرمین دستگیر شدند و به این ترتیب پس از گذشت ۱۱ ماه از پیروزی انقلاب، آرامش در تبریز حکمفرما شد.

> **آشوب‌طلبان آخرین تلاش‌های خود را برای ایجاد اغتشاش در تبریز به کار می‌گرفتند. آنان برای آنکه نیروهای خود را در صحنه حفظ کنند، مرتباً شایعاتی مبنی بر تسلیم دستگاه‌های انتظامی، ارسال نیروهای کمکی از جانب تجزیه‌طلبان کرد به سمت تبریز و مسائلی از این دست ترویج می‌کردند**

سید یوسف هاشمی حکم‌آبادی نماینده آیت‌الله شریعتمداری (سوار بر سقف پیکان) در حال رهبری راهپیمایی اعضای حزب خلق‌مسلمان در تبریز

پیشخوان

به بهانه انتشار «کریمانه» در تکریم از عبدالکریم جربزه‌دار مؤسس و مدیر انتشارات اساطیر

خادمِ تاریخ و فرهنگ اسلام و ایران

■ محمدرضا کائینی

عبدالکریم جربزه‌دار، مؤسس و مدیر انتشارات اساطیر را به بیش از سالی است که می‌شناسم. سختکوشی، امیدواری و تواضع، شاخص‌ترین صفاتی است که به گاه تداعی نامش، به ذهن می‌آید. بی‌تردید هر تاریخ‌پژوهی که به فروشگاه معظم و فاخر انتشارات اساطیر در خیابان کریمخان تهران قدم بگذارد، نمی‌تواند شوق و تعجب خود را از دیدن این همه عنوان شاخص در موضوع تاریخ پنهان دارد و لاجرم با هر میزان از تمکن مالی، با دستی پر از صحیفه‌های فکرت و معرفت، از آن بنگاه آگاهی خارج خواهد گشت. بختیاریم که در هفته گذشته، در نکوداشت ۶۶ سالگی این خادمِ تاریخ و فرهنگ اسلام و ایران، مراسمی در کتابخانه ملک برگزار و جمعی از نامدارانِ علاقه‌مند به جناب ناشر در مدح و منقبتِ وی سخن راندند و خدماتش را ارج نهادند. این محفل گرامی، در کنار خود تحفه‌ای هم به شرکت‌کنندگان مشتاق عرضه داشت که همانا اثر «کریمانه» بود که بزرگداشت نامه‌ای برای عبدالکریم جربزه‌دار به شمار می‌رود. این اثر که به کوشش جمشید کیانفر، نویسنده و مصحح نسخ تدوین یافته، در صدر خود دیباچه‌ای به قلم او دارد. در بخشی از این مقدمه آمده است:

«آشنایی من با مجموعه انتشارات اساطیر به روزی می‌رسد که با تعجب دیدم که آقای صانعی از کارکنان اسبق انتشارات امیرکبیر که حال در انتشارات سحر کار می‌کرد و در مصاحبه‌ای که سال‌های پیش به اتفاق آقای فرامرز مسعودی با آقای جربزه‌دار داشتیم و کلیات آن در کتاب ماه آن زمان چاپ شده و عیناً در این مجموعه هم آمده، دیدگاه و اندیشه‌های نشر آقای جربزه‌دار را منعکس می‌کند گرچه دهه‌ای از آن مصاحبه می‌گذرد، اما هنوز همان است که بود، چراکه آرمان‌ها و دیدگاه‌های جربزه‌دار تفاوتی نکرده و هنوز در شوق نشر متون تاریخی، ادبی، عرفانی و اسلامی است و چاپ کتاب‌های درسی دانشگاهی و رمان را کمک‌هزینه‌ای می‌داند برای نشر متون و احیای میراث مکتوب ایرانی-اسلامی».

«کریمانه» در صدر خویش، زندگینامه‌ای خودنوشت و البته تلگرافی نیز به قلم عبدالکریم جربزه‌دار دارد. دربخشی از این متن خواندنی نیز آمده است:

«ازدواج کردم، خانه دیگر خریدم اعتبار بانکی داشتم. آن روزگار حدود ۲میلیون و ۲۰۰هزار تومان. پرونده اعتباری من در آن روزگار در استان لرستان، همدان و کرمانشاه منحصربه فرد بود و در این سه استان جز من کسی حتی اعتبار ۵۰۰ هزار تومانی نداشت. داشت می‌چرخید و خوب هم می‌چرخید که سال ۵۷ آمد و انقلاب شد و هم شرکت‌ها به تدریج نمایندگی‌های قدیمی را حذف کردند و هم من فیلم یاد هندوستان کرد. اشارتگر دیگر نبود- خیلی تلگرافی می‌نویسم باید مشروح‌تر بشود. شاید روزی دیگر تحریر دومی از این نوشته درآید که گویاتر باشد، فعلاً از ترس تهدید استاد جمشید کیان‌فر می‌نویسم- و این طول و تفصیل چگونگی آبی به زیر پوستم آمدن را بی‌خود و بی‌دلیل نیاورده‌ام که در سطور آینده معلوم می‌شود. باری یواش یواش دور معکوس شروع شد و کار و بارم تعطیل شد و نمایندگی‌ها فسخ گردید. به تهران مهاجرت کردم. دفتری در خیابان ایرانشهر گرفتم، مدتی بازی بازی توی لوازم‌خانگی بودم اما فرصت بیشتری برای مطالعه پیدا کرده بودم و نیز می‌خواستم کسری کتاب‌هایم را هم جور کنم. یادم است که تاریخ‌طبری‌ام ناقص بود و جلد ششم و هفتم را نداشتم. یک روز به ناشری که بر من سمت استادی دارد که امیدوارم اسبابی فراهم شود تا از ایشان و دیگر بزرگان و ارکان نشر ایران بنویسم- گفتم چرا تاریخ طبری را نمی‌گیرید تجدید چاپ کنید؟ فرمودند سنگین است و خطرناک. متون خواب زیاد دارد و هیچ جور جواب نمی‌دهد در ثانی به جای اینکه یک عنوان کتاب در ۱۶ جلد چاپ کنی بهتر است ۱۶ عنوان کتاب تک‌جلدی چاپ کنی که هم دردسرهای نفس بر کتاب‌های دوره‌ای را نداشته باشی و هم ۱۶ شانس. همان جا جرقه‌ای در ذهن من زد: انتشاراتی راه بیندازم و بدون توجه به پسند بازار، آن دسته کتاب‌هایی را که ضرورت چاپ دارد و توجیه اقتصادی ندارد چاپ کنم و این چنین بود که اساطیر تولد یافت و در ۱۳۶۱/۶/۲۳ رسماً به ثبت رسید یا علی گفتیم و راه افتادیم تا امروز که حدود ۶۰۰ عنوان کتاب چاپ کرده‌ایم، بیشترش در اسلام‌شناسی، عرفان، ادب‌فارسی و تاریخ و توجه قلبی من بیشتر به تاریخ ایران و اسلام بوده است و بیشتر سعی و تلاشم را هم در همین زمینه کرده‌ام و بیشترین رنج و شادی را هم از همین برده‌ام. به هر صورت اکنون که این سطور را از ترس تهدید جناب جمشید کیان‌فر می‌نویسم، کارنامه من و اساطیر در معرض دادرسی عموم فرهنگ‌دوستان و فرهنگ‌پژوهان است و اگر توانسته باشد و توانسته باشم ذره‌ای ادای دین کرده باشم به خاک پاکی که ساخته شد از کالبد نیاکان والاتبارمان درگذر اعصار و قرون است. زهی سعادت و اگر نه وا اسفا. این سخن بگذار تا وقتی دگر، به امید داشتن فرصت.»

عبدالکریم جربزه‌دار مؤسس و مدیر انتشارات اساطیر

تصور من بر آن بود که بانی یا از سهامداران این نشر است کتابی را به من دادند که بفرما این هم تاریخ طبری، بله تعجب کردم و تعجب هم داشت. کسانی که آن روزگار را به یاد دارند قطعاً می‌دانند که اقدام به چاپ دوره طبری در آن شرایط انقلابی و بازار روزنامه‌های چپ و راست و کتاب‌های جلد سفیدی که همه از ایدئولوژی انقلابی دم می‌زدند، کاری بود کارستان و دل و جرئت می‌خواست چنین اقدامی در آن بازار نشر، بی‌اختیار گفتم عجب جربزه‌ای دارد مدیر نشر اساطیر، جواب شنیدم که بله نام حقیقی مدیر این نشر هم جربزه‌دار است. آقای جربزه‌دار را ندیده و نمی‌شناختم، واسطه آشنایی از نزدیک، دوست به سفر رفته دکتر صوتی بودند- هر کجا هست خدایا به سلامت دارش- نخستین بار کپی کتابی را از من خواستند تا از کتابخانه ملی برایشان تهیه کنم و تأکید بر کیفیت کپی برای انتشارات اساطیر می‌خواستند. دو سه سالی گذشت و من مجموعه تاریخ طبری خود را کامل کردم تا اینکه روزی دکتر صوتی به دیدن آمد و از کتابخانه ملی می‌خواست به انتشارات اساطیر برود، بی‌اختیار همراهی کردم شاید از ته دل می‌خواستم این آقای جربزه‌دار را ببینم، خاصه که در افواه می‌شنیدم که کاموافروشی بازار نشر را به هم ریخته! وقتی دیدمشان حیرت کردم، مردی با قد متوسط و عینکی بر بالای پیشانی با ابروانی پرپشت مشغول محاسبه هزینه کتاب جدید یا چیز دیگر نمی‌دانم، از پشت میز بلند شد و به طرف ما آمد، بنده را که نمی‌شناخت، قطعاً این حرمت از آن دکتر صوتی بود و بعد معارفه، یکی دو بار دیگر هم تصادفاً به دیدارشان رفتم تا اینکه روزی با شادروان ع. روحبخشان به اساطیر پاگذاشتم که روحبخشان همشهری و هم‌ولایتی ما بود و نتیجه این دیدار شد تاریخ بختیاری و بعد هم ناسخ‌التواریخ قاجار و قس‌علیهذا.